ده‌نمکی: «رسوایی» یک آیینه است

ادامه از صفحه۷

امام(ه) یک جمله معروفی دارند. می‌گفتند که نگویید انقلاب برای شما چه کار کرد، بگویید شما برای انقلاب چه کار کردید. به نظرم این جمله در همه سطوح قابل تعمیم است. آقای ده‌نمکی! برای سینما چه کار کردید؟

من فکر می‌کنم کارم را کردم و تمام شد. آنهایی که باید بفهمند، می‌فهمند که سه‌گانه اخراجی‌ها ۳ شوکی به سینمای بی‌جان ما بود.

منظورتان جذب مخاطب است؟

بله. سینمایی که از نقطه‌نظر جذب مخاطب در اغما بود سه بار توسط اخراجی‌ها شوکه شد. یک‌سال در میان حدود ۱۷میلیاردتومان چرخش مالی برای سینمای ما ایجاد کرد یا «فقر و فحشا» به نظرم مخاطب فیلم مستند را عوض کرد. یعنی مخاطبان خاص فیلم مستند به مخاطب عام تبدیل شدند و بیش از میلیون‌ها نسخه از آن تکثیر شد و تاثیر خودش را گذاشت و در غلبه گفتمان عدالت‌خواهی مردم حرف فیلم خیلی تاثیر داشت و بعدها گفتن چنین مباحثی در جامعه عادی شد.

یعنی مهم‌ترین کارتان این بود که مردم را به سینما کشاندید؟

نه خب اینکه یک لایه‌اش است.

لایه دیگرش چیست؟

اینکه من فکر می‌کنم با اخراجی‌ها قفل زبان آدم‌ها باز شد. خاطرات زیادی گفته شد و کتاب‌های زیادی درباره آدم‌هایی که بعد از جنگ سانسور شده بودند، به چاپ رسید. به قول آقای محسن رضایی «اخراجی‌ها» یکی از جعبه‌سیاه‌های جنگ را باز کرد. خودسانسوری از ناگفته‌ها کنار رفت.

یعنی فکر می‌کنید دیگران هم این‌طوری فکر می‌کنند؟

به هر حال دیالوگ‌هایی که برای جنگ بوده است را همه یادشان است. حتی آشتی دادن طیف‌های مختلفی که در سینما حضور دارند. آدم‌هایی که در سینمای جنگ نبودند؛ مثلا امین حیایی و حسام نواب‌صفوی و بازیگرانی که در این مسیر نبودند، بازیگران ثابت سینمای جنگ شدند. سینمای جنگ ما مرده بود و هیچ مخاطبی نداشت و الان هم ندارد. اخراجی‌ها این کار را کرد. الان هم فیلم «رسوایی» می‌تواند به نوعی به آشتی بسیاری از جوان‌ها با معنویت کمک کند. کما اینکه از همین الان ما نشانه‌هایش را می‌بینیم. آمدن من به سینما به خیلی‌ها جرات داد.

به چه کسانی جرات داد؟

به آنهایی از طیف فکری ما که فقط از بیرون سینما را نقد می‌کردند ولی امروز همان‌ها دوربین دست گرفتند و وارد گود شدند. یعنی من از میدان مینی عبور کردم تا دیگرانی رد شوند. ولو اینکه از روی خودم رد شوند.

اما اینها خودشان هم دارند از روی شما رد می‌شوند!

خب دیگر. بدی‌اش این است که دارند از معبری رد می‌شوند. دارند از روی نفر اول رد می‌شوند و اینها چیز کمی نیست. اینها را دارم می‌گویم، امیدوارم سینما گارد نگیرد. امیدوارم افراد سنتی و حرفه‌ای اهل سینما سعی کنند نسل جدید فیلمسازان را کنار خودشان ببینند، نه مقابل خودشان. من همین الان هم مخالفم که بچه حزب‌اللهی‌ها سینمای مستقل و جشنواره مستقل برای خود درست کنند و بروند جای دیگر فیلم بسازند یا ببینند. اینها باید کنار هم و مکمل هم باشند.

یعنی معتقد به گفت‌وگوی متقابل هستید؟

البته با این نگاه که از ارزش‌های خود عدول نکنیم.

آن وقت دوستان شما هم تحمل می‌کنند؟

اگر دوستان شما هم تحمل کنند.

پس دوست دارید این قضیه حل شود؟

باید حل شود دیگر. ما در عمل ثابت کردیم که باید حل شود.

البته معتقدم تمایل دارید با اهالی سینما تعامل داشته باشید و آنها هم شما را جزو خودشان بدانند. دست‌کم مثل برخی‌ها به بانوان همکارتان در سینما اتهام فسق و فجور نزدید و با احترام درباره آن سخن گفتید.

ممنونم. حتی اگر در جشنواره فیلم فجر هم اعتراض کردم، می‌فهمند که این حرف‌ها را به خاطر خودم نزدم. من از بازیگرانی دفاع کردم که برای دفاع از آرمان‌های کشورم حاضر شدند در فیلمم بازی کنند.

آقای ده‌نمکی! قبول دارید نسبت به گذشته خیلی تغییر کردید؟

نگاه کنید در همین جشنواره امسال، سکوت من نشانه رضایت من نبود. نشانه احترام من بود. یعنی تعدادی از داورهایی که در جشنواره بودند و به خاطر کارهایی که برای سینما کردند، من برای آنها احترام قایلم ولی خودشان انگار تن‌شان می‌خارد. می‌روند مصاحبه می‌کنند و حرف‌هایی که در شأن‌شان نیست می‌زنند. مگر بازی کردن اکبر عبدی در نقش یک روحانی اگر به بازیگردانی یک کارگردان ربط ندارد، پس به چه کسی ربط دارد. من حداقل پیامک‌هایی از چهار داور جشنواره داشتم که گفتند شگفت‌انگیز بود و نسبت به فیلم‌های جشنواره پیام بهتری داشت ولی من می‌دانم در آنجا چه گذشته و چگونه نظرات تغییر کرد. با این حال سکوت می‌کنم؛ مثلا در آنونس‌های جشنواره اسم فیلم را نمی‌برند ولی اسم بازیگر را می‌برند. به نظر شما نشانه چماقداری است یا روشنفکری. حالا مخالف شما آمده و یک فیلم ساخته است اما شما آن‌قدر انحصارطلب هستید که حاضر نشدید بگذارید مخالف شما حرفش را بزند.

خب طبق قرارمان نباید وارد این مباحث شویم. چون توافق کردیم فقط درباره سینما حرف بزنیم. به هرحال آن طرف هم حتما دلایل خودش را دارد. برگردیم به روند فیلمسازی شما. حالا به قول شما با وجود مخالفت روشنفکران، چرا نتوانستند جلوی فیلمسازی شما را بگیرند؟

چون خدا پشت من بود. هر چقدر بیشتر دشمنی می‌کنند خدا را بیشتر در موفقیتم دخیل می‌بینم. من باور کرده‌ام که بین عزتی که خدا به آدم یا کار آدم می‌دهد و عزتی که دیگران می‌خواهند بدهند یکی را باید انتخاب کنم. حتی تعریف دوستان به قول شما هم فکرم را هم نمی‌خواهم. آدم‌هایی در خفا از فیلم تعریف می‌کنند ولی جرات روشنفکرها را هم ندارند.

مگر دیگران خدا نداشته‌اند؟

خدا داشته‌اند ولی لابد پشت سرشان نبوده که نتوانستند کارشان را تمام کنند.

بالاخره هر کسی از جانب خدا حمایت می‌شود. حالا اگر زمانی همین دوستان بسیجی شما پشت‌تان را خالی کنند، چه کار می‌کنید؟

خدا که هست. اصلا به اینها نیست. من از روزی که نشریه داشتم یک نفر بیاید ثابت کند از نهادهای دولتی و انقلابی ریالی پول گرفتم و کار کردم. من به‌دلیل اعتقاداتم می‌دانستم کسی فرش قرمز جلوی پای من پهن نمی‌کند که من این حرف‌ها را بزنم. موقعی که هنوز بحث تهاجم فرهنگی مطرح نبود من معتقد بودم باید اعتراض کرد ولی الان اسمش را می‌گذارنداعتراض مدنی. الان کسی اگر تظاهرات می‌کند می‌گویند گروه فشار ولی خودشان اگر تظاهرات کنند می‌شود تظاهرات مدنی ولی آن موقع معتقد بودم به جای اینکه نقد مردم کنند، باید نقد دولت کنند و تنها کسی که جلوی رفتار غلط دولت ایستاد و داد زد ما بودیم و زمان آقای هاشمی زندان هم رفتم. الان همه جرات پیدا کرده‌اند و از این حرف‌ها می‌زنند. هزینه ندارد که هیچ، پزو و درآمد هم دارد.

اینها را دارم می‌گویم، امیدوارم سینما گارد نگیرد. امیدوارم افراد سنتی و حرفه‌ای اهل سینما سعی کنند نسل جدید فیلمسازان را کنار خودشان ببینند، نه مقابل خودشان. من همین الان هم مخالفم که بچه حزب‌اللهی‌ها سینمای مستقل و جشنواره مستقل برای خود درست کنند و بروند جای دیگر فیلم بسازند یا ببینند. اینها باید کنار هم و مکمل هم باشند

آقای ده‌نمکی چه نوع سینمایی را دوست دارید؟

من از نظر نوع روایت قصه، سینمای قصه‌گو را دوست دارم.

مثلا در فیلم «رسوایی» چه چیزی مد نظرتان بود؟

ببینید اولویت برای من در «رسوایی» قصه‌ای بود که اورژینال باشد و قصه‌ای که معروف نباشد و حتی بتواند دیگران را به اشتباه بیندازد. کما اینکه بسیاری از اینها که فیلم را دیدند، می‌گفتند شبیه میوه ممنوعه و برصیصای عابد است.

ولی این قصه، جدید نبود!

چرا دیگه جدید بود. شما وقتی این دختر را کنار این روحانی می‌بینید اولین فکری که به ذهن‌تان می‌رسد این است که الان یک رابطه‌ای میان اینها پیش می‌آید ولی می‌بینیم که پیش نمی‌آید.

برخی از همفکران شما به ترسیم شخصیت روحانی فیلم اعتراض داشتند. پاسخ‌تان چیست، با اینکه روحانی فیلم باور پذیر بود؟

من هم، چنین اعتقادی دارم ولی بعضی‌ها می‌گفتند نسبت این روحانی با انقلاب چیست. من هم گفتم عکس امام(ره) را در خانه این آدم می‌بینیم و همین‌طور عکس شهید را. می‌بینیم به جانباز کمک می‌کند. این آدم تکلیفش با انقلاب مشخص است. این نشانه‌شناسی است که برخی بلد نیستند. قرار نیست شعار دهد که مردم بیایید رای دهید. این آدم یک‌بار به این دختر نمی‌گوید آرایشت زیاد است. خیلی‌ها می‌گویند نهی از منکر در این فیلم گم شده است. در حالی که در روایت آمده است که می‌گویند مردم را به دین خدا به غیر زبان، یعنی با عمل خود دعوت کنید. به همین دلیل حاج‌یوسف در مسیر قصه کاری کرد که افسانه که اول فیلم با شنیدن صدای اذان پنجره را بست، در آخر فیلم پنجره را باز کرد که صدای اذان را بشنود.

همین که انتهای فیلم هنگام تحول افسانه به جای چادر سر کردن، او را با لباس سفید تطهیر کردید، یعنی خواستید از دریچه تصویر و سینما مساله را ببینید.

خب یکی از ایرادهایی که به فیلمم گرفتند این بود که چرا افسانه مثلا چادر سر نکرد و به جایش لباس سفید تنش کردی. چرا متحول نشده است. من می‌گویم زبان سینما برای بیان تحول و تطهیر آدم این است که یا باید باران ببارد و مثل آب توبه می‌ماند یا لباس سفید تنش کنید. یعنی این آدم تغییر کرده است.

پرداختن به معنویات در سینما کار راحتی نیست. شهید آوینی در کتاب آیینه جادو می‌گوید سینما ظرفی نیست که هر مظروفی را در خود جای دهد. چرا خواستید به این موضوع سختی ورود پیدا کنید؟

ما اول باید تعریف کنیم معنویات یعنی چه.

خب معنویات از نظر شما یعنی چه؟

پرداختن به مفهوم خیر و شر. در جای دیگر به مفهوم خداشناسی و توحید. شما الان خیلی از فیلم‌های وسترن را می‌بینید که به همین مفهوم خیر و شر می‌پردازد. در سینمای غربی به خوبی به این مقولات پرداخته می‌شود. در آثارشان همان مفاهیم معنوی که شهید آوینی می‌گوید اتفاقا در بعضی از آثار غربی به خوبی می‌شود پیدا کرد؛ مثل مفهوم قیامت.

پس شما هم معتقدید که همه فیلم‌های غربی، ضد دین نیست؟

بله. مثلا اینکه هیچکاک به مضامینی پرداخته که تازه الان دارد کشف می‌شود. چون خودش آدم باسواد و دارای فهم اجتماعی بود یا جان فورد یا کسی که ماتریکس را می‌سازد حتما درخصوص آخر زمان اطلاعات دارد، درعین اینکه به دانش سینما مسلط است. وقتی که من می‌گویم کارگردان باید به اجتهاد رسیده باشد به این مفهوم است که اگر چند سال درس حوزوی را نخوانده بودم یا مطالعاتی در این زمینه نداشتم، حتما نمی‌توانستم مفهوم اخلاقی و دینی را با زبان تصویر ارایه کنم البته مطمئنم کسانی هستند که سطحی به این فیلم نگاه می‌کنند، روایت‌ها را درک نمی‌کنند و فقط افسانه و لباس پوشیدنش را می‌بینند. من در فیلم‌هایی که ساختم از سه‌گانه «اخراجی‌ها» و سریال «دار و ندار» و «رسوایی» دست‌کم ۵۰ نفر از بازیگران درجه یک، دو و سه سینما در آن بازی کردند و به همه آنها به نوعی ارادت دارم. به هر حال این تعامل، یک تعامل دوطرفه است. درست است یک جاهایی من نمی‌توانم مثل آنها فکر کنم و آنها هم نمی‌توانند مثل من فکر کنند ولی در جاهایی اشتراکاتی با هم داریم و بر اساس این اشتراکات کنار هم قرار گرفتیم.

به نکته جالبی اشاره کردید. مثلا چرا همیشه با آقای شریفی‌نیا همکاری می‌کنید؟

خب همیشه این سوال وجود دارد. همان‌طوری که به او می‌گفتند چرا با این کارگردان کار می‌کنی. از این طرف هم به من می‌گفتند چرا با این بازیگر کار کرده‌اید. آنها فکر می‌کردند من که می‌خواهم فیلم بسازم باید یک سری بازیگر جدید خلق کنم، ولی بعدا خود همین‌ها مجبور شدند از همین بازیگران استفاده کنند. من فکر می‌کنم باید مرزبندی میان آدم‌های سینما را شکست تا آدم‌ها بیشتر به هم نزدیک شوند.

در فیلم «رسوایی» با هم مشکل نداشتید؟

ایشان خیلی جاها حتی به شخصیتی که بازی می‌کرد اشکال می‌گرفت. می‌گفت، من دوست ندارم این جوری باشم یا مثلا پیشنهاد می‌داد ته فیلم جوری دیگر باشد. او هم جز آدم‌هایی باشد که پشت حاج آقا نماز بخواند و متحول شود. حالا با وجود این اختلاف‌ها کنار هم قرار گرفتیم. آدم‌ها در مضمون مشترکی کنار هم قرار می‌گیرند.

آقای ده‌نمکی! چرا برای نقش افسانه رفتید سراغ الهام شاکردوست؟

من موقعی که فیلمنامه می‌نویسم روی آدم‌ها فکر می‌کنم. ما دو تا راه داشتیم یا باید چهره معصوم می‌گذاشتیم یا چهره‌ای که شیطنت داشته باشد که بستگی به انتخاب بازیگر نقش روحانی داشت. کاراکتری که می‌خواستیم انتخاب کنیم خیلی پیچیده بود. اگر روحانی جوان می‌گذاشتیم باید دختر فیلم را جوان‌تر انتخاب می‌کردیم و در نهایت به این نتیجه رسیدیم که در فیلم دیدید.

به عنوان کارگردان فیلم از کدام صحنه فیلم خوشتان می‌آید؟

آنجایی که حاج‌یوسف شعر می‌خواند و به دیوان شمس تفأل می‌زند که اتفاقا شعری می‌آید که قصه خود افسانه در فیلم است.

چرا همه‌جا از آقای حاتمی‌کیا به نیکی یاد می‌کنید؟

به دلیل حمایت و جوانمردی‌اش که به جهت ورودم به سینما به خرج داد. نشان داد که آن‌قدر بزرگ است که با ورود کسی به سینما مشکل ندارد. به همین دلیل، اخلاق حکم می‌کند از ایشان به عنوان پیشکسوت و کسی که از او یاد گرفته‌ام تقدیر و تشکر کنم. ایشان حرف‌هایی در دفاع از نیروهای جدید به سینما می‌زند که هزینه دارد اما پای حرف‌هایش می‌ایستد البته به این معنی نیست که همه کارهای مرا قبول داشته باشند.

ادامه از صفحه ۷

اما؛ چرا این‌جوری آقای ده‌نمکی؟

دلبستگی مسعود ده‌نمکی به این‌گونه از سینما که ضمن ورود به معرکه روابط انسانی در محدوده زندگی اقشار فرودست اجتماعی فرصت مناسبی برای نقد ریاکاری و ظاهرسازی فراهم می‌کند، قابل دفاع است اما باید دید این روحیه مردم‌گرایانه و ضد تبعیض طبقاتی چه تغییر و تحولی در واقعیت رفتار و کردار و مناسبات اجتماعی خود ایشان و گروه همفکرانشان پدید آورده است.

چه بسیاری از منادیان جان‌برکف دفاع از طبقه محروم که با وزش اولین نسیم کامروایی جا داده منزل عوض کرده‌اند و امروز در خنکای غروبگاهی از ایوان پنت‌هاووسی در طبقه بیست‌ودوم یکی از بروج شمالی شعارهای دفاع از اقشار محروم و زیر خط فقر سر می‌دهند!

و اما... کلام آخر، شناخت میدانی و نفس‌به‌نفس جناب مسعودخان ده‌نمکی از مردمان زیر بازارچه خیلی به‌روز نیست.

دخترکان و زنانی از این دست البته هستند اما احمق‌ترین از میان ایشان هم (آکله‌بازی) را از محله زندگی خود آغاز نمی‌کنند.

آسه می‌آیند و آسه می‌روند و نگران از شاخ گربه، حداقل تا شعاع دو کیلومتری محله دم به تله آشوبگری و دلبری نمی‌دهند. این‌جوری‌ها نیست که با نیم‌کیلو رنگ و روغن پیش چشم بقال و چغال و قهوه‌چی محله عور و ادا بیایند و برق از چشم سیب‌زمینی‌فروش بپرانند!

اخوی، این جماعت زیر بازارچه و گذر را خیلی ندید بدید تصور و تصویر کرده‌ای.

با چند تا ناخنک به خانه «گوزن‌ها» و یکی، دو چشمه از گنج قارون و با گوشه‌چشمی به «قیامت عشق» مرحوم هوشنگ حسامی به اواخر دهه ۹۰ پل می‌زنی تا یک پیام اخلاقی- عرفانی داشته باشی در قالب یک قصه سینمایی.

نفس حق و نفس پاک و پالوده قهرمان اول قصه‌ات را باور و تحسین می‌کنیم اما تو هم باور داشته باش که پاک‌سرشتی و شرف انسانی در تیول یک صنف و طبقه خاص اجتماعی نیست و...

ما که بخیل و تنگ‌نظر نیستیم اما اگر رکوردشکنی‌ات تکرار شود، آن حداقل‌های هوش و سلیقه عامه تماشاگران ایرانی هم زیر سوال خواهد رفت. صادقانه و با هم دعا کنیم که نشود و نرود!

تماشاخانه

«یادداشتی از رفیق نصرتی»*

چند گزاره درباره نمایش «ویران»

۱ راوی می‌آید روبرویت می‌نشیند و می‌گوید: «اگر بیاید ...» و جهنمی را برایت توصیف می‌کند. از میلیون‌ها سوسکی که جمعیتشان چندین برابر جمعیت آدم‌های تهران است می‌گوید، از انفجار لوله‌های گاز و آتشی که همه‌جا را فرا می‌گیرد، از قطع گاز و برق و آب و عدم امکان کمک‌رسانی و زنده‌به‌گور شدن می‌گوید. از طاعون! «ویران» به نویسندگی محمد منعم و کارگردانی یوسف باپیری چنین شروع می‌شود. جهنمی که در ابتدای نمایش راوی برایتان توصیف می‌کند بخشی از حقایقی است که در پژوهش‌های گروه روشن شده است و کارشناسان هم در داکیومنت‌هایی در طول اجرا تایید می‌کنند. به‌طور مثال دکتر ناطقی می‌گوید این فاجعه اگر رخ دهد بزرگ‌ترین فاجعه انسانی دو قرن اخیر بشریت خواهد بود و توی تماشاچی نمی‌دانی چه بگویی، انگار حسی نداری، حوصله یک وای گفتن ساده در دلت را هم، توی دلت می‌گویی بگذار بیاید و برای همیشه آرام بگیرم، کلبی‌مسلکانه نادیده‌اش می‌گیری، عین همان واکنش‌هایی که مردم عادی در داکیومنت‌های دیگر نمایش نشان می‌دهند. همه عین هم بی‌حسیم! اما این جهنم در مقابل جهنمی که خود نمایش برای شما فراهم می‌کند، چیزی نیست. «ویران» به‌زعم من یکی از معدود نمایش‌های بی‌رحمی است که من در این چند سال دیده‌ام و به‌گمانم بی‌رحم‌ترین آنها. (ایوانف کوهستانی، یکی دیگر از تئاترهای بی‌رحم بود که به روسی به ما طعنه می‌زد و زوال زندگی طبقه متوسط ایرانی، یعنی مخاطبانش را به رخمان می‌کشید) و ویتسک ناصر حسینی‌مهر که فریاد «ویتسک! تیمارستان در انتظار توست»ش هنوز درونم طنین می‌افکند اما ویران بی‌رحم‌تر است و در این قساوت بیشتر از توی تماشاچی، بازیگران گروه را شریک می‌کند. رسما سلاخی‌شان می‌کند. بازی ویران چنین است که روایت را با بازتولید تمرین‌های گروه برای همین نمایشی که می‌بینیم پیش می‌برد. در این تمرین‌های بازتولیدشده، یک بازی جریان دارد، بازی صندلی، تعداد نفرها یکی بیشتر از صندلی‌هاست و حالا بازنده، صندلی‌ای برای نشستن ندارد و جریمه‌اش این است که بیاید و چشم در چشم تماشاچی بدوزد و راجع به زخمی بزرگ که در زندگی‌اش دارد، حرف بزند. زلزله اصلی اینجاست. آنجا که ویرانی آدم‌ها به نمایش درمی‌آید. جایی که درون بازیگر عریان می‌شود، امحا و احشای وجودش بیرون ریخته می‌شود. کسانی که جلسات روانکاوی رفته‌اند می‌دانند شدت تنش در این لحظات چقدر است. حالا بماند که در اینجا نه یک روانکاو که صدها آدم آشنا و غریبه در جای روانکاو نشسته‌اند و چشم در زخم‌های تو می‌دوزند در سکوتی دهشت‌انگیز!

۲ «ویرانی و ویرانگی محل تلاقی بسیاری چیزهاست، از سوژه فردی گرفته تا ساختار غول‌آسای یک امپراتوری، از جزیی‌ترین امور تا کلی‌ترین آنها، نه به این سبب که همه چیزها نهایتا ویران می‌شوند، بلکه برعکس، از آن رو که مضمون ویرانی، حقیقت نهفته در مفاهیمی چون پیشرفت و توسعه را برملا می‌سازد که در حکم اصول بنیادین متافیزیک عصر ما یا مدرنیته‌اند.» این چند سطر را سال‌ها پیش بارانه عبادیان در آن سوی دنیا نوشته است، درون کتابی به نام تاریخ طبیعی زوال، همین روزها به دست ما می‌رسد و من آن را از کتابفروشی اختران خریدم، در همان روز و در فاصله بسیار نزدیک به تالاری که در آن، برای بار دوم نمایش ویران را دیدم و می‌دانم دستی در کار بوده که این پاراگراف عبادیان را این‌طوری چفت کند با نمایش ویران. نمایش ویران، درباره ویرانی بسیاری چیزهاست، از ساختار غول‌آسای شهر تهران که قرار است نمایش، هشدارش را به ما بدهد، تا تک‌تک سوژه‌های فردی حاضر در صحنه، که تنها به بازیگرها ختم نمی‌شود، بلکه من و توی تماشاچی را هم دربرمی‌گیرد. «ویران» محل تلاقی ویرانی همه ماست و ویرانی همچون مایعی لزج و چسبناک از ترومای بازتولیدشده بازیگران نشت می‌کند و به ما می‌چسبد. خنده‌های هیستریکی که گاهی بعضی تماشاچی‌ها سر می‌دادند، چنان آشکارا حاوی این سمپتوم بودند که نیازی به تفسیر نبود. چنانکه در اجرای سال پیش در جشنواره هق‌هق وحشتناک زنی پشت سرم کارکردی همچون همین خنده‌های هیستریک داشت... . هوتن شکیبا، عباس جمالی، نوید محمدزاده، بهرام افشاری، مهتا پناهی، نگین خامسی، معصومه رحمانی و زارا مولایی از زخم‌هایشان می‌گویند؛ و رویینه‌تن باشی شاید اگر نه، یکی از اینها، زخم توی تماشاچی هم هست. خود را می‌بینی آنجا روبه‌روی خودت نشسته‌ای و چنین بی‌پروا از زخمی عمیق حرف می‌زنی که سال‌ها همچون هیولایی رنجور مخفی شده زیر پیراهنت، این‌ور و آن‌ور کشانده‌ایش، چه می‌کنی؟ چه می‌توانی بکنی جز خنده‌ای احمقانه، بلند و هیستریک سردهی و کیف کنی از اینکه یافتی! یکی دیگر را یافتی که زخمی دارد همچون تو! نه دقیقا اما بسیار نزدیک! آرام می‌خزی پایین توی صندلی که نکند لو بروی، اما بازیگر ادامه می‌دهد، به هسته زخم نزدیک‌تر و نزدیک‌تر می‌شود، عفونت کم‌کم دارد بیرون می‌ریزد، می‌خواهی بلند شوی و فریاد بزنی، بس است! کافی است این بی‌رحمی را تاب نیست مگر مریض باشی و دیوانه که به حمد خدا کم نیستیم! به والله بازیگر بودم با یک میلیارد هم در چنین کاری بازی نمی‌کردم. مهم نیست این بازیگر-کاراکترها چقدر در بازگویی زخم‌هایشان صادقند، که چنین انتظاری را فقط شیطان دارد، مهم این است که آنها قرار است زخمی را باز کنند، زخمی از زندگی شخصی‌شان را و اگر بازیگر به خراشی بپردازد به جای زخم هم، چیزی از قساوتی که متحمل می‌شود کم نمی‌کند. یادم هست در اجرای جشنواره پارسال گریه‌های اکثر آنها، به‌خصوص مرجان قمری، فراتر از کنترلش رفتند، چنان فراتر که نزدیک بود شکافی دهن باز کند و همه صحنه را با خود تو بکشد، که بازیگران دیگر به دادش رسیدند. معصومه رحمانی که جانشین مرجان شده است، تیزهوشانه، زخم خود نمایش را دستمایه قرار داده است نه زخمی شخصی را! یعنی زخم ناشی از جانشین شدن! در واقع معصومه صاحب زخم نمایش شده است! چراکه بازی شکل گرفته در بازتولید تمرین‌ها چالش سایر بازیگران با این عضو جانشین است، به‌خصوص نوید! و شک نکنید با همه انکارها، این چالش جدی است! واقعا جدی است.

۳ چالشی که سایر بازیگران با معصومه دارند، هیچ ربطی به خود معصومه ندارد! این چالش نه از معصومه که از نبود مرجان ناشی می‌شود. مرجان بیش از همه به زخمش نزدیک‌تر شده بود، بسیار وحشتناک، چنانکه تاب نیاورد، و حق هم داشت! براندو برای فشاری به مراتب کمتر از این بستری شد! حالا که مرجان نیست، ترسی ناخودآگاه همه را تحت فشار قرار می‌دهد! ترسی که با صدایی ریز می‌گوید حالا توبی که باید به زخمت نزدیک‌تر شوی! این ترس و تنش ناخودآگاه در کنشی نمایشی-واقعی با معصومه بازتولید می‌شود. گفتم به‌خصوص نوید! بله نوید در اجرای جشنواره فجر، یعنی یک سال پیش، بیشتر از زخم از کیف حرف می‌زد! از اینکه به عنوان بچه دوازدهم خانواده دارد موفق می‌شود، حالا پدر پزش را می‌دهد، و بسیار امیدوارانه از آینده حرف می‌زد. تنها زخمی که داشت شهرستانی‌بودنش بود که در دعوایش با مرجان به اوج می‌رسید. کاراکتر نوید در اجرای عمومی فرق چندانی نکرده بود تنها اینکه در نشانه‌های جزیی بروز می‌داد که ویران شده است. بله باور کنید! همه آن امیدواری جایش را به اندوهی تلخ و احساس گناهی مفرط داده است. برای همین دعوایش با معصومه بر سر شهرستانی‌بودن، اصلا کارکرد زیبایی‌شناختی پارسال را ندارد. پارسال نوید امیدوار و خوشبخت حق داشت چنان عربده‌هایی بر سر مرجان بکشد که چرا بابت شهرستانی‌بودن تحقیر می‌شود، چون آن زخم، زخم واقعی پارسال نوید بود. نوید پارسال با بازی‌اش (از این جهت می‌گویم با بازی‌اش، چون من حتی آشنایی جزیی هم با او ندارم و اگر هم داشتم دخیلش نمی‌کردم در این نوشته) نشان داد که در تمام سرخوشی‌اش چیزی آزارش می‌دهد، شهرستانی بودن! ولی امسال زخم نوید دیگر این نبود، رنجشی بود که مادرش از او داشت!

* رفیق نصرتی، دانشجوی دکترای تخصصی تئاتر، دانشگاه تهران
rafiqnosrati@gmail.com

جدول۱۶۷۴

افقی:

۱ - کسی که مرگش نزدیک است - نامی دخترانه ۲ - قسم - چپ چشم - پیشینه ۳ - ستاره - کوه بزرگ - هنرپیشه زن ۴ - قلعه مستحکم - دعای زیر لب - سریع - حرف فاصله ۵ - عدد منفی - نسل سوم - سلاح ضد تانک ۶ - سدی در استان کهگیلویه و بویراحمد - ورزش توپ و چوگان ۷ - مایه حیات - عروسک آمریکایی - جمع ناحی ۸ - درد و الم - از شهرهای استان سر سبز مازندران - سوغات گجرات - همراه تب ۹ - خدمتکار پیر - لاستیک یدکی - حرف تعجب ۱۰ - ادب آموختن - آشغال ۱۱-فیلمی‌ازجمال‌شورجه-فلزسنگین-استوارساختن ۱۲ - خاندان - گرفتار - شهری در آلمان - ننر ۱۳ - کودکی که تازه به دبستان رفته - دندان فیل - وقت چیزی یا کاری ۱۴ - عید ایرانیان - سخت‌ترین مجازات - به نرمی رفتار کردن ۱۵ - طولانی - اطلاع

عمودی:

۱ - علامت مرغوبیت کالا - شبیه ۲ - آب فشان - جمع بنت - موزه پاریس ۳ - باران منجمد - جنگ و ستیز - عقاید انتخاباتی ۴ - ضمیر متکلم وحده عربی - خالص - شاگرد ۵ - ناپسند - از شهرهای چین - سوز دل ۶ - کشک سیاه - برنده ۷ - شهرهای عرب - سحاب - ضد شر - تخم‌مرغ فرنگی ۸ - جغد - بسیار زیاد - غراب - نماز واپسین ۹ - حرف هشتم لاتین - رنگ - درخت انگور - قوه حافظه ۱۰ - شهری در فارس - وسیله تعیین شدت جریان برق ۱۱ - ناپسند شرعی - جوجه تیغی - بالا آمدن آب دریا ۱۲ - کشوری مستقل در شمال شرقی شهر رم - علت - بانگ و آواز ۱۳ - سهولت و آسانی - نام رگی در بازو - نان کاغذی ۱۴ - پارچه نخی ساده - فلانی - موسیقیدان اتریشی ۱۵ - گونه‌ها - عندلیب

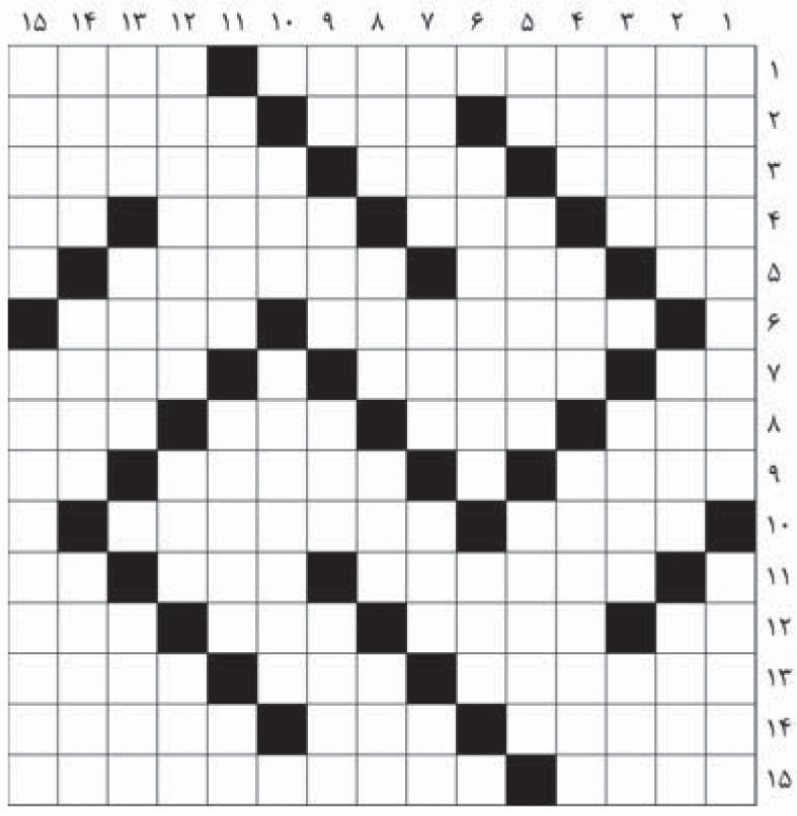

جدول۱۶۷۳

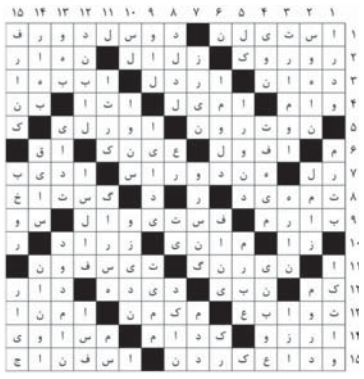

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.
۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

سودوکو سخت۳۲۶

	۶	۳			۴	۲		۵
۸						۶		۳
		۲	۶					
		۵	۹					۱
۲				۷		۸		
			۱				۳	۹
	۷		۴	۳	۹			
				۸		۴		۷
۹		۴				۵		

حل سودوکو سخت

۷	۹	۳	۵	۸	۶	۴	۲	۱
۱	۵	۶	۲	۴	۳	۸	۹	۷
۴	۲	۸	۹	۷	۱	۳	۶	۵
۳	۸	۵	۶	۹	۴	۷	۱	۲
۶	۱	۴	۷	۳	۲	۵	۸	۹
۹	۷	۲	۸	۵	۱	۶	۴	۳
۵	۳	۹	۴	۶	۸	۱	۷	۲
۸	۴	۱	۳	۲	۷	۹	۵	۶
۲	۶	۷	۱	۹	۵	۳	۴	۸

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

سودوکو ۶۷۷

۶		۲		۷			۴	۸
		۱		۸	۲		۵	
۸		۵		۹			۱	
۹		۳	۷	۲	۵			۱
۲		۴		۳	۶	۸		
		۷			۹		۲	۳
				۱	۸	۶		۵
				۶	۴	۱		۷
۳			۵					۴

حل سودوکو ۶۷۶

۶	۷	۱	۹	۲	۸	۳	۴	۵
۳	۴	۵	۷	۶	۱	۸	۲	۹
۹	۸	۲	۴	۵	۳	۶	۱	۷
۴	۱	۶	۵	۳	۲	۹	۷	۸
۸	۲	۷	۶	۴	۹	۱	۵	۳
۵	۳	۹	۸	۱	۷	۴	۶	۲
۱	۹	۸	۲	۷	۴	۵	۳	۶
۷	۵	۳	۱	۹	۶	۲	۸	۴
۲	۶	۴	۳	۸	۵	۷	۹	۱